

پیش‌خبران

«فراز و فرود مشروطه»

به روایت یک پژوهش نوانتشار

نهیضت عدالتخانه

■ محمدرضا کائینی



اثری که هم اینک در باب آن سخن می‌رود، بررسی یکی از شاخص‌ترین فرازهای تاریخ ایران را در دستور کار خویش قرار داده است. نهضت عدالتخانه ایران

مشروطیت لقب گرفت، فراز و فرودهای فراوانی را پیمود و دستاوردهایی نسبی به همراه داشت. خوانش کامیابی‌ها و ناکامی‌های این قیام ملی تاریخ‌پژوهان را به افق‌های نوین رهنمون ساخته و جوانی جدید و مغضول از این رویداد تاریخی را مکشوف می‌دارد. به نظر می‌رسد که این بی‌جویی، همچنان بازاری گرم دارد و محمل تحقیقات و تألیفات فراوان است. «فراز و فرود مشروطه» از سوی سیدمصطفی تقوی‌مقدم به نگارش در آمده و پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، آن را به بازار نشر عرضه داشته است. مؤلف در دیپاچه این تحقیق کوشیده است تا ساساحت آن را به شرح ذیل آمده شفاف سازد: «پیروزی نهضت مشروطیت ایران، محصول همگرایی عمومی در انگیزه و عمل بود و نشان از پیشتازی مردم ایران در مقایسه با ملل آسیا، آفریقا و اقیانوسیه در مشارکت عمومی برای تعیین سرنوشت و گرایشات عدالتخواهانه و مترقی است. شکستن استبداد مطلقه شاهنشاهی و محدود کردن آن به قانون مصوب نمایندگان ملت، تدوین قانون اساسی، تشکیل مجلس شورای ملی و پاسخگو کردن دولت به نمایندگان منتخب ملت دستاوردهای بزرگی بودند. با اذعان به اینکه آرمان مشروطیت با همه فراز و فرودها و قیض و بسط‌هایش، همچنان و در نهایت پیروز است، اما نمی‌توان نادیده گرفت که اگر با حفظ وحدت و همبستگی ملی به نفع‌اندیشه کردن پیروزی‌های به



▼ ستار خان و باقرخان، از بانان مشروطه دوم

دست آمده پرداخته می‌شند. ایران مسیر تحولات کاملی خود بر این نیل به توسعه و پیشرفت را به طور طبیعی می‌پیمود و از این حرکت تاریخ‌ساز، بهره‌های بیشتری می‌برد. فراز و فرود و در نهایت ناکامی‌های نهضت مشروطه، معلول علل و عوامل متعددی است، اما در این میان نقش خنجران و رهبران، نقش تعامل مشروطه‌خواهان با عوام، علماء، شاه و نهادهای سلطنتی، نقش قرار دادهای استعماری در دوره ظهور و قوام مشروطیت، نقش آرمان‌ها و عملکردهای سردمداران مشروطه و مجلس نمایندگان، نقش ار جचित منافع حزبی و گروهی بر منافع ملی، نقش سقوط مجلس و تأثیرات جنگ جهانی اول و در نهایت نقش کودتای ۱۲۹۹ش از اهمیت ذاتی و بسیار زیادی برخوردار است و اثر حاضر نیز به‌طور مجزا و در هشت فصل به بررسی مستند و مستقل مطالب مذکور پرداخته است. این پژوهش در بسی تبیین علل ناکامی نهایی نهضت مشروطیت می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد، آنچه در ۱۲۸۵ شمسی در ایران رخ داد، چه هدفی و چه نیستی با جامعه ایران داشت؟ و در نهایت مجموعه عوامل درون‌زا و بیرون‌زا و نیز عملکردها (کنش‌ها و واکنش‌ها) چه تأثیراتی در مسیر فراز و فرود مشروطیت گذارده‌اند؟ و آن را به کدامین سمت‌وسو سوق دادند؟ قابل ذکر است که اثر حاضر، تاریخ مفصل و جزء به جزء نهضت مشروطیت نیست و همه مراحل و جریانات آن از ابتدا تا پایان را نیز در بر نمی‌گیرد، بلکه تنها روایتی کوتاه، فشرده و البته موضوعی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین بحران‌ها و تحولات نهضت مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ است، بدین منظور که خواننده را به‌طور پرسش‌های تازه و ضرورت باز کاوی و آسیب‌شناسی تاریخ معاصر ایران برانگیزد و بدین وسیله بستری برای تحقیقات جدید و در یافت سیمایی دقیق‌تر و کارآمدتر از گذشته فراهم سازد. اگر آنچه بدان اشارت رفت، در ذهن مخاطب روی دهد، این پژوهش به هدف غایی خویش دست یافته است…»



دولت انگلستان و برکشیدن رضاخان، روایتی همچنان در خور خوانش

ارتجاع از مشروطیت

تا سربازخانه‌ای به گستره ایران!

تقویت رضاخان اقرار داشته‌می‌گوید:«پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت به قرارداد ۱۹۱۹م، بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسدی می‌داند، فراراد را لغاؤ و در عوض آن، دولت ایران را تقویت و مساعدت کردیم که نظم و اقتدار را در کشور ایران برقرار نماید. تمام مساعدت ما از رضاشاه پهلوی، روی این اصل بود و بایدانصف داد که در چند سال اول زمامداری، پهلوی به اصلاح امور کشور، پرداخت(۱) ما از او راضی بودیم، اما متأسفانه آن پادشاه، به مرور زمان هر چه قدرتش بیشتر شد، از راه صحن بیشتر منحرف می‌شد و به کارهایی بی‌فایده دست زد تا وقتی که باز دیدیم شیطنت آلمان‌ها و غفلت شاه، منافع ما را در خطر می‌انداذ.این بود که برخلاف میل خودمان از آن به عنوان یک عامل اقدام را کردیم و رضاشاه را از سلطنت برداشتیم…»

■ اعتراف رادیولندن، به برکشیدن و خلع رضاخان

زمانی که کارگردانان انگلیسی، ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند، این اندیشه در آنان قوت گرفت که باید در ایران، یک حکومت مقتدر، ولی انقلابی،نمابر سر کار آورند! انقلاب مشروطیت، دوم، اجرای قرارداد ۱۹۱۹م به گونهای که پس از کودتا، مخارج استعمار نوین به دولت تجاؤرگر بریتانیا تعلق پیدا نکند؛سوم: انعقاد قرارداد ۱۹۲۳م و بهره‌وری از نفت ایران و استفاده از آن به عنوان یک عامل آرام‌کننده سیاسی نه تنها در ایران، بلکه در کل منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه و چهارم: اینکه ایران به سستی، در برابر تهدید منافع انگلستان، در منطقه غربی آسیا، قاره هند در آید. گذشته از این همه عقبه فکری و فرهنگی کودتا و روشنفکران همکار با آن، بنیان‌های پرقدمت ایرانی-اسلامی در کشورمان را به چالش طلبید. این رویکرد، یکی از مبانی اصلی اجرای کودتای سوم اسفند۱۲۹۹ش بود و بر همین اساس، رویه مورد اشاره تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت. برخی صاحبزنان گفته‌اند که در ماجرای کودتای رضاشاه و تعویض سلطنت، بدنه روحانیت به امر رضایت نداد. از مدرس نماینده مجلس پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ با صراحت به نقش دولت انگلیس در کودتای۱۲۹۹ش و روی کار آمدن و سپس

هنوز ۲۰سال از انقلاب مشروطیت نگذشته بود که در اثر ضعف و ترس سیاستمداران کشور در مقابل رضاخان، یکبار دیگر حکومت مطلقه بر ایران مستولی گردید و مردم از آزادی‌های اساسی محروم شدند! جالب اینجاست که رضاخان در طول سلطنتش، به حساب یکایک عناصر و گروه‌هایی که در صعود و به سلطنت نقش داشتند نیز رسید!

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷۴

رضاخان در آغازین سالیان نیل سلطنت

کنار آمد و اشرافی را که سیدضیاءالدین طباطبایی زندانی کرده بود، آزاد ساخت. از انتخابات قوام‌السلطنه طرفداری کرد؛ سپهدار را به موفقیت برجسته‌اش، در ایالات ساحل خزر بازگرداند. علمای شیعه را که در بی‌شورشی ناموفق علیه انگلیس از عراق به ایران آمده بودند، به گرمی پذیرفت و نهایتاً برای جلب کمک امر یکجایی‌ها، قدم برداشت. هواخواهان رضاشاه، حزب تجدد را تشکیل دادند و در شرایطی که محبیط، برای ادامه کار هیچ دولت دیگری مساعد نبود، او نخست‌وزیر شد!

در مجلس پنجم، حزب تجدد بسا کمک رضاخان و

مداخله و تقلب در انتخابات، اکثریت را به دست آورد

که غالباً از پشتیبانان پیشین دموکرات‌ها بودند. این

حزب از سوی علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و

سیدمحمد تدین تشکیل یافته بود و فعالان مشروطه

از قبیل: تقی‌زاده، بهار، مستوفی‌الممالک، محمدعلی

ذکاءالملک(فروغی)،اریاب‌شاهرخ کیخسرو و دیگران

به آن پیوسته بودند.

برنامه جدایی‌دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و

آموزش دیده‌و بروکراسی کارآمد، صنعتی کردن کشور

و… از برنامه‌های این حزب بود. جان‌فوران مجلس

پنجم را که در ۱۳۰۳ گشایش یافت، یکی از ارکان

مهم دستپایان رضاخان به قدرت می‌داند و می‌گوید:

حزب اصلاح‌طلبان، روحانیان و محافظه‌کاران که در

مجلس چهارم اکثریت داشت، راه را برای قدرت‌یابی

اصلاح‌طلبان جوان و تحصیلکرده غرب و حزب آنها

به نام حزب تجدد، هموار ساخت. بدین ترتیب ایران

که در آستانه کودتای ۱۲۹۹، آماج‌گهی‌های فراوانی

برای تغییرات جدی اجتماعی داشت تا نوعی مانع

مواجه شد؛ با این کودتا، مسیر طبیعی تغییرات

جامعه، مسدود گردید و به سوی مسیر دلخواه

استعمار بین‌المللی و استبداد داخلی، سوق داده

شد. این در حالی است که وظیفه انقلاب مشروطیت،

توسعه همه‌جانبه اجتماعی بود. مفاد قانون اساسی

و متمم آن حاکی از عزم جدی انقلاب مشروطیت،

برای جبران عقب‌ماندگی طولانی کشور بود، حال

اقتدار گریانه محدود و سطحی، به مدد اجبار و چماق

قلنداری می‌شد.

■ آغاز یک صعود گام‌به‌گام

آنچه در فوق بدان اشارت رفت، موجب شد که

رضاشاه در اسفند۱۲۹۹ش، با عنوان سردارسیه

وارد کلبینه‌شود. در ردیبهشت ۱۳۰۰ش، با کنار زدن

سیدضیاءالدین طباطبایی وزارت جنگ را در اختیار

گرفت. رضاخان ۹ماه پس از آن، با انتقال ژاندارمری از

وزارت داخله، به وزارت جنگ و گماردن همکاران خود

در دیوبوین قزاق به جای افسران سوندی و انگلیسی

و سرکوب شورش‌های موجود در ژاندارمری‌های

تبریز و مشهد، قدرت خود را در ارتش مستحکم

ساخت. در تبریز، سرگرد لاهوتی را که به جنگ با

حکومت برخاسته بود، به کمک قزاق‌ها وادار کرد

که به شوروی فرار کند؛ در مشهد، پس از آنکه کلنل

محمدتقی‌خان سپیان که کمیته‌ای انقلابی تشکیل

داده بود، در درگیری با طوایف کبد کشته شد، این

شهره نیز تا پایان سلطنت رضاشاه، اشخاص شیعی

قزاقان سرکوب و سر بریده شده میرزا کوچک‌خان، در

تهران به نمایش درآمد و بدین گونه، چهار سال بعد

ارتش ۴هزار نفری قزاق و ژاندارمری، توسط رضاخان

شکست خورد که با قدرت بیشتر، همچنان سرکوب

مخالفان ادامه یافت!

■ بدیه‌جمهوری‌خواهی، بامنشاکودتای نظامی!

درست در همان زمان که سردارسیه، تمامی امور

لشکری و کشوری را قبضه کرده بود، به پیروی

از ترکیه به فکر العالی سلطنت و تأسیس رژیم

جمهوری در ایران افتاد؛ در زمستان ۱۳۰۲ش،

تظاهرات متعددی به نفع استقرار جمهوریت

در تهران و شهرستان‌ها صورت گرفت، ولی به

زودی با مخالفت شدید شهید آیت‌الله سیدحسن

مدرس و عده‌ای از علما و روحانیون میرز و رجال

سرسناش، سردار سپیه مجبور به انصراف گردید

و طی اعلامیه‌های ۱۲ فروردین ۱۳۰۳، ارتضای

خود را از تغییر رژیم سلطنتی اعلام داشت. در ۲۵

بهمن ۱۳۰۳، مجلس شورای ملی، مقام فرماندهی

کل قوا را از احمدشاه سلب و به سردارسیه تفویض

کرد و در این ۱۳۰۴، با صحنه‌سازی‌هایی که در

چند ماه قبل به عمل آمده بود، خلع قاجار به را

تصویب و حکومت موقت را به رضاخان فرسارسیه

سپرد. انگلستان، نخستین دولتی بود که حکومت

موقتی ایران را به رسمیت شناخت. مشروط‌تر آنکه

تمامی تعهدها و پیمان‌های موجود بین دو کشور

را محترم شمرده و در حفظ و تثبیت اوضاع ایران

کوشش نماید. به دنبال انگلیس، سایر دولت‌هایی

که با ایران روابط سیاسی داشتند نیز رژیم جدید

را به رسمیت شناختند و دولت شوروی به منظور

ابراز دوستی، نمایندگی خود را در تهران به درجه

سفارت کبری ارتقا داد!

■ تشکیل مجلس مؤسسان، در سایه سرزنش‌ه نظامیان

مجلس مؤسسان که به زور سرزنش‌ه نظامیان و در

محیط ترس و ارباب تشکیل شده بود، برای تعیین

تکلیف سلطنت، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ضمن تقصیر چند

اصل از متمم قانون اساسی، پادشاهی را به رضاخان

سردارسیه تفویض کرد و در ۴ اردیبهشت۱۳۰۵،

به نام رضاشاه پهلوی تاج‌گذاری کرد!

بدین ترتیب، هنوز ۲۰سال از انقلاب مشروطیت

نگذشته بود که در اثر ضعف و ترس‌س رجال و

سیاستمداران کشور در مقابل رضاخان، یکبار دیگر

حکومت مطلقه در کشور مستولی گردید و مردم از

آزادی‌های اساسی محروم شدند. یرواند آبراهامیان

می‌گوید: به سلطنت رسیدن رضاشاه، به واسطه

انقلاب آشکار وی با گروه‌های مختلف درون و برون

مجلس چهارم و پنجم صورت گرفت. او این گروه‌ها

را شامل چهار حزب سیاسی می‌داند که عبارت‌اند از:

روزنامه جوان | شماره ۶۴۳۷

محافظه‌کاران حزب اصلاح‌طلبان، اصلاح‌طلبان حزب

تجدد، رادیکال‌های حزب سوسیالیست و انقلابیون

فرقه کمونیست.

جان‌فوران نیز معتقد است ترکیبی از نیروهای

اجتماعی داخلی و خارجی، رضاخان را در دستپایی

به قدرت یاری دادند و از جمله استفاده بهینه

رضاخان از گروه‌هایی مثل: حزب محافظه‌کار و

برخی روحانیون، دموکرات‌های تحصیلکرده غرب

و لیبرال، تجددخواهان ملی‌گرا و طرفدار حاکمیت

قدرت، حزب‌های سوسیالیست و کمونیست و

جنبش اتحادیه‌های کارگری بود که در موفقیت

او مؤثر واقع گشت. با این همه جان‌فوران بر این

باور است: رضاخان در طول سلطنتش، به حساب

یکایک این گروه‌ها رسید؛ وی همچنین سه منبع

اصلی را که رضاخان با اتکالی آنها به سلطنت رسید،

نیروهای مسلح، حزب‌های اکثریت در مجلس پنجم

و قدرت‌های بزرگ خارجی می‌شمارد.

■ و سرانجام، مروری بر پیامدهای نهایی کودتا

از پیامدهای کودتای، می‌توان به تمرکز شدید در

ساخت قدرت نام‌برد که پس از کودتا شدت بیشتری

یافت و طی چند سال، به استبداد شدید عمومی

مبدل گشت؛ تا جایی که از سال ۱۳۱۰ش به بعد،

کشورمان عملاً به صورت یک سربازخانه، یا یک زندان

بزرگ در آمد؛ تشکیلات کشوری و لشکری، به طور

کامل خدمتگذار رژیم دیکتاتوری شدند و به طریقی

سازماندهی گردیدند که تنها توسعه‌اقتدار غیرقانونی

دولت و استبداد رضاشاهی را به همراه داشتند.

حاصل این استبداد، ممانعت آگاهانه از توسعه، در

عصر رضاشاه بود. دموکراسی و عدالت، لازمه توسعه

کشورهای عقب‌مانده بود که رضاشاه و هیئت حاکمه،

با هر دوی این شاخصه‌ها مخالفت ورزیدند؛ آنان نقش

زیادی در تحدید حقوق عمومی، همچون مالکیت و

آزادی بیان داشتند و موانع جدی بر سر راه توسعه

عمومی کشور ایجاد کردند. در این دوره، امنیت

فصلیایی که باید ضامن حقوق یاد شده باشد، کاهش

یافت و آزادی خواهی، عدالت‌طلبی و حق‌جویی به

شدت سرکوب گردید و انحصارات عظیم دولتی پدید

آمد. میراثی که رضاشاه به جای گذاشت، عبارت بود

از موانع تشدید یافته در برابر توسعه عمومی کشور،

همچون نظام زمینداری، ساختار اقتدار گرایانه

دستگاه عظیم دولتی که منبع تغذیه نیروهای

مخالف آزادی و عدالت بود، تناقضات تحمیلی ناشی

از طرح‌های تجددخواهانه کاذب و ساختگی و نفوذ

پنهان منابع استعمار بر منابع ملی و مواردی از این

قبیل. سلطنت رضاشاه موجب شد که نقش دولت

و مجلس به حداقل کاهش یابد، زیرا عالی‌ترین مقام

تصمیم‌گیرنده کشور، شخص شاه بود. از آن پس،

هیچ شخصیت مقتدر و برجسته‌ای به نخست‌وزیری

منصب نشد و این مقام که طبق قانون اساسی، اختیار

اداره کشور را داشت به مدت شش سال ۱۳۰۶ تا

۱۳۱۲، به مخبرالسلطنه هدایت تفویض شد؛ در این

دوره، سیاست داخلی و خارجی کشور را عملاً گروه

سه گانه تیمورتاش، داور و نصرت‌الدوله، به نام رضاشاه

اداره می‌کردند؛ پس از فروپاشی این گروه و برکناری

هدایت نیز تا پایان سلطنت رضاشاه، اشخاص شیعی

مانند: محمود جم، احمد متین‌دفتری و علی‌منصور

به نخست‌وزیری گماره زد شدند که همگی در برابر

اراده دیکتاتوری رضاشاه، به کلی بی‌اختیار بودند؛

گفته‌مهدی قلی‌دبانات: «در دوره پهلوی، هیچ‌کس

اختیار نداشت! تمام امور، می‌بایست به عرض برسد

و آنچه فرمایش می‌رود، رفتار کنند…» و روشنفکران

در این دوره انتظار داشتند، رضاشاه کشور را صنعتی

سازد و به خط تجدد اندازد تا منافع ملی به نفع نیز

تأمین گردد، اما نه تنها این اتفاق نیفتاد، بلکه افرادی

که با شاه مخالفت می‌کردند، هر یک به نوعی کنار

گذاشته شدند، یا مورد غضب واقع گردیدند؛ رضاشاه

در دوره زمامداری خویش، اجازه تأسیس حزب و

فعالیت گروه‌های سیاسی را نداد و حتی احزابی که

از قبل هم مختصر فعالیتی داشتند را سرکوب کرد.

شخصیت‌هایی چون شهیدآیت‌الله سیدحسن مدرس

که می‌توانست احزاب دینی و ملی واقعی را، در دفاع از

حقوق ملت ایران تأسیس کند و در این راه از حمایت

مردمی بسیاری نیز برخوردار بود، چنانکه در مبارزه از

جمهوریت رضاشاه در دوران پیش از سلطنت او، وی

را به زانو درآورده بود، به حاشیه رانده شدند. عاقبت

رضاشاه او را تبعید و سپس به قتل رساند!

رضاشاه خود را، تنها حاکم مطلق العنان کشور

می‌دانست و وجود احزاب و تعدد آنها را مضر

برای حکومت مطلقه خود می‌دید و هر هرگز حاضر

نبود که چنین امتیازی را به جامعه و ملت بدهد.

به خصوص آنکه انگلستان هم حامی او بود،

نمی‌خواستند حزبی در ایران باشد و فقط فعال

بود، سازمان‌های حزبی را در این کشور فعال

باشد، چنانکه احزابی هم مثل: آدمیت، انسانیت و

از این قبیل که اجازه فعالیت یافتند، از شعبه‌های

همان سازمان محسوب می‌شدند. بیش از کودتا

و هم‌زمان با مجلس چهارم و پنجم، احزابی که

گرایشات قدرت‌طلبانه داشتند، در واقع تنها

گروه‌های ذی نفوذ و باشگاه‌های سیاسی، برای

کسب یا حفظ قدرت بودند. حزب اصلاح‌طلبان